

آلفونس دولامارتین
Alphonse de Lamartine

بهترین اشعار

انتخاب و ترجمه از آثار مختلف لامارتین

با مقدمه‌ای درباره شرح حال و آثار شاعر

(چاپ اول در سال ۱۳۱۷)

شرح حال و آثار لامارتین

آلفونس لوئی دو لامارتین ۱ فرزند شوالیه پیردو لامارتین و آلکسیس دوریس (که هردو از خاندان‌های کهن فرانسه بودند) در ۲۱ اکتبر ۱۷۰۰ در شهر ماکون ۲ دنیا آمد . دوران کودکی در میلی ۳ ملک خانوادگی وی در ۱۴ کیلومتری ماکون که از طرف یکی از اجدادش خریداری و از همانوقت اقامتگاه خانوادگی شده بود بسر رسید ، و تا سال ۱۸۰۱ یعنی دهسال تمام لامارتین يك زندگانی روستائی که او را تا پایان عمر فریفته زیبائیهای طبیعت کرد گذرانید . بعدها یعنی تا آخرین روز زندگی نیز این دوره را که بهترین ادوار حیات خویش میدانست فراموش نکرد و پیوسته بردهانش دو کلمه « کودکی » و « میلی » جای داشت .
در ماه مارس ۱۸۰۱ آلفونس جوان که تازه پا بسن یازده گذاشته بود برای تحصیل بشهر لیون رفت . دوسال بعد یعنی در اکتبر ۱۸۰۳ ، از آنجا به آموزشگاه شبانه روزی « بلی » ۴ که توسط ژرژوئیت‌ها اداره میشد

۱ - Alphonse de Lamartine

۲ - Macon

۳ - Milly تلفظ صحیح این کلمه « میلی » است ، ولی بنا بر آنچه مشهور است در این کتاب همه جا « میلی » نامبرده شده است .

۴ - Bellay

رفت و تا ۱۸۰۸ در آنجا بتحصیل پرداخت. تحصیلات او در این دوره چندساله وسیع و درخشان بود، و درین ضمن وی علوم ادبی عصر خود را فرا گرفت و توانست با آثار بزرگان گذشته ادب آشنا شود. شوق و ذوقی که در این دوره بخواندن آثار نویسندگان معروف در او پیدا شده بود، بقدری بود که خود نیز از آن تعجب میکرد. بعدها در این باره نوشت:

«یکروز آموزگار ما یکی از آثار جدید شاتوبریان را بنام «جلال مسیحیت» بمدرسه آورده بود. در آنوقت ما عموماً مشتاق خواندن آثار ادبی بودیم. قرار شد هر کدام شبی چند آنرا ببریم و بخوانیم. وقتیکه نوبت بمن رسید باطابق خود رفته در بروی خویش بستم و کتاب را گشودم. تمام شب چراغ روشن بود و هنگامیکه سر از خواندن برداشتم آفتاب روز بعد آهسته غروب میکرد. در مدتیکه این کتاب نزد من بود چندین بار داستان «رنه»^۱ را خوانده بودم.»

در سال ۱۸۰۸ لامارتین بمیلی بازگشت و تا سپتامبر ۱۸۱۱ در آنجا بسر برد. این دوره سهساله نیز همچون سنین کودکی آلفونس جوان از بهترین ادوار زندگی او محسوب میشود، مخصوصاً چون او درین هنگام پابمرحله جوانی گذاشته بود خیلی بیش از دوره پیشین توانست زیبایی طبیعت را دریابد و در برابر عظمت خداوندی که برای خود میشناخت سراج احترام فرود آورد. بعدها بیاد این دوره قطعاً معروف «خاطرات کودکی» یا میلی را سرود. در همین سال لامارتین داخل انجمن ادبی شهر ماکون شد و از آن پس گاهبگاه در آنجا اشعاری را که بر حسب تصادف سرود بود قرائت میکرد پیش از ورود بدین انجمن، لامارتین یک سلسله قطعات دیگر نیز ساخته بود که در حقیقت پایه «تفکرات شاعرانه» او را تشکیل میداد، ولی وی نسخه این قطعات را در ۱۸۱۰ سوزانید و از آن پس شروع بسرودن قطعاتی جدید کرد. در سال ۱۸۱۶ لامارتین دارای چهار کتاب شعر بود که میخواست آنها را پیاپی بچاپ برساند.^۲

درین هنگام بهترین سنین عمر لامارتین یعنی دوران بیست سالگی او فرا رسیده بود. اما طبع حساس او و حزن طبیعی که از آغاز حیات در نهادش سرشته شده بود نمیگذاشت ایندوره را با شور و حرارتی که از خصائص آنست بسر برد و همانگونه که لازمه مردان بزرگ است، لامارتین نیز همچون معاریف معاصر خود: ناپلئون، شاتوبریان، گوته، ویکتور هوگو و غیره سنین جوانی را با سردی و تفکر گذارنید. بعدها در یکی از قطعات «تفکرات» خطاب به آلفردموسه چنین نوشت:

«من نیز مانند تو در جوانی پیر بودم و در بیست سالگی سردی و

۱ - René

۲ - بطوریکه بعد خواهیم دید لامارتین تاریخ حقیقی شروع دوران شاعری خود را ۲۰ ژانویه ۱۸۲۵ یعنی روز آغاز ژولن میداند (رجوع بصفحات ۱۴ و ۱۵)

افسردگی مردان سالخورده را داشتیم . من نیز چون توشبها را دریای چراغ
 بروز میاوردم و روزها در میان جنگلها بشام میرسانیدم ...» ۱
 در سپتامبر ۱۸۱۱ لامارتین مأموریتی در ایتالیا یافت و بدان سوعازم
 گردید و تا مه ۱۸۱۲ در آنجا بود . درین سال درسفری که بناپل کرد با دختر
 جوانی بنام «گرازیلا» ۲ آشنا شد که یکبارہ ملک دلش را تصاحب کرد
 و با مرگ خود احساسات لطیف شاعر جوان را که مستعد تحریک بود بشدت
 برانگیخت . بعدها هرگز یاد گرازیلا از دل لامارتین بیرون نرفت و همین
 باعث شد که در سال ۱۸۴۴ وی اثر ادبی زیبا و جذاب خود «گرازیلا» را
 بیاد او انتشار دهد .

در مه ۱۸۱۲ بفرانسه بازگشت و تا آوریل ۱۸۱۴ در میلی بسربرد .
 پس از ۳۰ آوریل این سال که ناپلئون بناپارت شکست خورده بجزیره الب
 تبعید شد و لوئی هیجدهم بفرانسه بازگشت ، لامارتین نیز شغل نسبتاً مهمی
 یافت و در پادگان شهر «بووه» بخدمت مشغول شد . یکسال بعد یعنی در
 فوریه ۱۸۱۵ که امپراطور بار دیگر بفرانسه آمد لامارتین نیز دست از کار
 کشیده و بسویس رفت .

بازگشت ناپلئون ، گذشته از لامارتین خیلی شعرا و نویسندگان
 معروف را که در رأس آنها شاتوبریان مخالف مشهور او جای داشت از
 پاریس و فرانسه دور ساخت و بکشورهای دیگر فراری کرد .
 پس از جنگ واترلو که در آن سرنوشت قطعی «هیزم شکن بزرگ
 اروپا» ۳ معلوم شد ، شاتوبریان و لامارتین وعده زیادی از دیگر مردان ادب
 و سیاست بهمراه لوئی هیجدهم بازگشتند .

در اکتبر سال ۱۸۱۶ لامارتین که تازه پا به بیست و هفتمین سال عمر
 نهاده بود بدر کبندی سخت دچار شد ، چنانکه عموم اطرافیان همچون خود او
 از حیاتش مأیوس گشتند . در این هنگام لامارتین بخیال سرودن عطفه «مرگ
 شاعر» افتاد ، ولی قبل از اتمام آن پزشکان او را برای بهبودی برقتن در محل
 آبهای معدنی اکس له بن دعوت کردند و او بدانجا عازم گردیده کمی بعد
 درمان یافت .

چند روز پس از ورود بدانجا ، شاعر جوان با زنی طنز و زیبا
 موسوم به «مادام ژولی شارل» ۴ که او نیز برای درمان خود به اکس له بن
 آمده بود ملاقات کرد و در همین دیدار بود که بزرگترین عشق دوران حیات
 لامارتین پدید آمد و شاعر جوان که در دیدار نخستین دل و دین باخته بود ،
 دست از همه چیز بشست و یکسره بدو پرداخت .

۱- تفکرات جدید شاعرانه، «پاسخ اشعار مسیودوموسه»، سال ۱۸۳۰

۲- Graziella — تلفظ صحیح این کلمه «گراتسیلا» است، ولی

در این کتاب چنانکه مصطلح است گرازیلا گفته شده است .

۳- اصطلاح ویکتور هوگو .

۴- Madame Julie Charles

بعدها بهترین ایام زندگانی خود را همان روزهای معدودی دانست که در اکس له بن با این زن زیبا گذرانیده بود. در همین موقع بود که لقب «الویر» ۱ را که نمونه منتهای علاقه اوبرنی بود بر روی او نهاد.

چند روز بعد لامارتین با چشمی اشکبار بترك دلدار گفت، لیکن دوران هجران کوتاه بود و یکسال بعد در پاریس بار دیگر بدیدارش نائل گشت (۱۸۱۷). افسوس که این بار سخت ترین مصائب در کمینش نشسته بود، و از آنجا که هرگز نمیبایست این شاعر حساس روزی چند بخوشی بگذراند، یکماه پس از آن یعنی در ۱۸ دسامبر ۱۸۱۷ معشوقه طناز و مهر بانس بر اثر بیماری سل روی از جهان بیوشید و همچون گلی که سر باز نکرده پژمرده شود در بهترین ایام جوانی در آغوش خاك جای گرفت و لامارتین را تا آخر عمر بفراق خویشتن مبتلا ساخت.

ضربتی که ازین واقعه بر روح حساس شاعر جوان وارد آمد بدین زودبها درمان پذیر نبود، حتی در روزهای نخستین چنان روح او آشفته و مشوش بود که هر لحظه بیم مرگش میرفت.

بعدها که بشهر خویش بازگشت، بر اثر حزن و غمی که بردلش حکومت میکرد نخستین اثر خویش را بنام تراژدی «شاعول» ۲ که در سراسر آن یأس و اندوه بمنتهای درجه نمودار بود و آشفتگی درونی نویسنده را مجسم مینمود انتشار داد (۱۶ آوریل ۱۸۱۸)، و این پیس او را وادار کرد که نوشتن چندین تراژدی دیگر را آغاز کند.

در همان وقت ب فکر سرودن يك سلسله داستانهای منظوم رزمی نیز افتاد که نخستین آنها قطعه «کلوویس» ۳ بود و لامارتین از نوامبر ۱۸۱۸ تا فوریه ۱۸۱۹ بدین منظومه مشغول بود، لیکن پس از اتمام آن فکر سابق خود را که سرودن منظومات رزمی و مذهبی بود ترك گفت و بنگارش دو داستان دیگر ازین قبیل اکتفا کرد.

در بهار سال ۱۸۱۹ در شهر شامبری ۴ با يك خانم انگلیسی جوان و ثروتمند بنام «ماریا آنا الیزا برچ» ۵ ملاقات کرد و این بار قلب حساس خود را که میبایست هرگز بی عشق و بی یأس نماند بدو پیوست او را «سومین» لقب داد.

بعدها که بر اثر همین عشق ازدواج کرد (۶ ژوئن ۱۸۲۰) حسن اخلاق و لطافت طبع این خانم زیبا که از هر حیث با روح حساس و شاعرانه لامارتین

۱ - Elvire

۲ - Saul ، پیمبر یهود .

۳ - Clovis سردار و جنگجوی بزرگ «گل» و مؤسس حکومت

فرانك در قرن پنجم میلادی .

۴ - Chambéry ، شهر كوچك فرانسه در كنار دریایچه بورژ .

۵ - Maria Anna Eliza Birch

هم آهنگی داشت از مؤثر افتاد و زندگانی سعادت‌مندی برایش فراهم ساخت ، اگر بتوان برای او زندگانی سعادت‌مندی قائل شد .

ماه مارس ۱۸۲۰ تاریخی بود که میبایست بزرگترین اثر ادبی لامارتین ویکی از بزرگترین شاهکارهای شعر فرانسه پا بوجود گذارد و از آن پس لامارتین در عداد مهمترین شعرا و شاید سرسلسله سخن‌سرایان فرانسه قرار گیرد ، زیرا در همین ماه بود که کتاب مشهور او بنام «تفکرات شاعرانه» ۱ انتشار یافت و بدست مردم رسید . انتشار تفکرات شاعرانه در حقیقت صلابت انقلاب ادبی جریدی در فرانسه و حتی در ادبیات اروپائی بود .

فردای روز انتشار آن که این منظومه بدست ویکتور هوگورسیدوی بکروزه تمام آنرا خواند و فریاد زد : «بالاخره فرانسه توانست بداشتن یک دیوان شعر حقیقی افتخار کند .»

چندروز پس از انتشار این منظومه از هر گوشه و کنار توده مردم برای خواندن آن هجوم آوردند و تا مدتی صحبت آن نقل کلیه مجالس گردید آلتون‌شه درین باره مینویسد :

«این کتاب عجیب کمی پس از انتشار مردم را در روسیه بجان هم انداخت؟! کلیه اعیان و رجال برای ربودن چند نسخه از آن که بدانجا رسیده بود با هم گیر و دار داشتند ، و هر کس حاضر بود صدها برابر بهای آنرا خرج کند تا یک کپی از روی آن بردارد . مخصوصاً خانمهای روسیه داشتن آن را بالاترین افتخار خویش می‌شمردند . خوشبخت کسی که یک جلد تفکرات شاعرانه در اختیار داشت ، زیرا از همان وقت راه اشتها و موفقیت بروی او گشوده بود .»

چنین استقبالی از تفکرات شاعرانه بی‌علت نبود .

تالیران که در تمام عمر بمخالفت با شعر و شعرا مشهور بود در نامه‌ای که به پرنس دو تالمون مینویسد در این باره چنین میگوید :

«پرنس ، پیش از اینکه باطابق خواب‌روم کتاب کوچکی را که دیروز بمن امانت داده بودید برایتان پس می‌فرستم . اگر میخواهید بدانید اینکتاب چه اثری در من کرده است ، کافی است بشما بگویم که من سراسر شب را در پای چراغ بیدار بودم تا بتوانم زودتر آنرا تمام کنم و یکبار دیگر بخوانم . من پیغمبر نیستم و بنا بر این نمیتوانم اثر این شاهکار را در میان عامه برایتان پیش بینی کنم ، لیکن در مورد خودم که قضاوت می‌توانم کرد ، باید بگویم که تاکنون هیچ اثری مرا چنین منقلب نساخته بود . این کتاب یک شاهکار ساده نیست ، معجزه است ! در این باره باز هم صحبت خواهیم کرد .»

چنانکه گفته شد لامارتین تا سال ۱۸۱۰ یک سلسله قطعات منظوم ساخته بود که در این وقت آنها را سوزانید و سپس دوباره آغاز نگارش کرد و اینکار را تا ۱۸۱۶ ادامه داد . گرچه این قطعات در تفکرات شاعرانه او نیست ، لیکن همانها را میتوان نخستین افکار این کتاب بشمار آورد . از سال

۱۸۱۶ بعد روح حساس لامارتین پیوسته در جنب و جوش بود تنها محرکی لازم داشت که این احساسات سوزنده را یکباره برانگیزد و بدان صورت خارجی بخشد.

این محرك در سال ۱۸۱۷ بدست او افتاد. کدام چیز بیش از مرگ زنی که لامارتین در زندگانی بالاتر از همه دوستش داشت و در مرگ او نیز سخت تر از همه اشک ریخته بود می توانست او را تحریک کند؟ مرگ مادام ژولی شارل در جوانی و دراوان طغیان احساسات لامارتین، ضربتی که بنای افکار او را یکباره درهم ریخت و بنیاد احساساتش را متزلزل کرد. هفته ها و ماه های متوالی شاعر جوان در فراق محبوبه مهربان اشک ریخت و نالید. این اشکها و آهها اندک اندک با هم در آمیخت و بصورت «تفکرات شاعرانه» درآمد. از این قرار تنها مرگ یک زن جوان باعث شد که کشور فرانسه صاحب یکی از بزرگترین شاهکارهای نظم جهان گردد.

«تفکرات شاعرانه» در حقیقت شعر نیست، ناله های است که از یک قلب شکسته و ستم دیده بیرون می آید، شکوهائی است که یک دل پر شور و حساس از جور طبیعت میکند. هیچکس بجز الویر لامارتین نمی توانست غم انگیزترین احساسات بشری را چنین در درونش برانگیزد، و هیچکس بجز لامارتین قادر نبود این احساسات را بدینسان بر صفحه کاغذ آورد. در حقیقت سراینده اشعار تفکرات شاعرانه لامارتین نیست، زنی است که در فصل جوانی روی از جهان گردانید و در آغوش خاک جای گرفت تا دلی حساس را بشور افکند و اشعاری را که جز در چنین مورد سروده نمی توانست شد بیافریند.

عده معدودی از قطعات تفکرات نیز پیش از فوت مادام شارل سروده شد، لیکن در آن عده آن لطافت و حزنی که در قطعات سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ دیده میشود، نیست.

چطور شد که لامارتین برای این قطعات نام تفکرات را اختیار کرد؟ باید گفت که درین انتخاب وی مرهون چند کتاب بود که در رأس آنها «تفکرات فلسفی» ۱ دکارت و «تفکرات مذهبی» ۲ مالبرانش و بوسوئه را نام میتوان برد. شاید هم بیش از هر دوی اینها در تحت نفوذ کتاب معروف «ویرانه ها» یا «تفکر در اساس انقلابات» ۳ ولنی قرار گرفته بود. شاید نیز در اختیار این نام کتاب «تفکرات» جیمز هروی انگلیسی (۱۷۷۰) تأثیری داشت، لیکن در طرح اصل کتاب چنانکه خود او میگوید یک کتاب بیش از همه موثر بود و آن «رنه» شاتوبریان بود. لامارتین که خود نمونه مجسم رنه و از تیپ روسو، گوته و شاتوبریان بود که از این کتاب بیش از همه استفاده برد، و بعد همان افکار را

Méditations Philosophiques — ۱

Méditations Religieuses — ۲

Les Ruines, ou Méditations sur les Bases
des Révolutions — ۳

بصورتی زیباتر در «تفکرات» خویش که بعقیده برخی اسمش هم اقتباس از کتاب رنه است جای داد. لامارتین برای انتخاب نام این کتاب مدتی مابین دو کامه *Coutemplations* و *Méditations* مردد بود. لیکن بالاخره اولی را انتخاب کرد و بعدها ویکتور هوگو اسم دومی را بر روی یکی از کتابهای خود نهاد. تفکرات شاعرانه بگفته خود لامارتین در ۱۳ مارس ۱۸۲۰ انتشار یافت، لیکن عده‌ای از محققین منجمه مسیولانسون استاد ادبیات دانشگاه پاریس تاریخی بین ۴ و ۱۱ مارس برای نشر آن تعیین کرده‌اند، و بهترین سندشان نام‌های هفتگی است که در همانوقت توسط کتابفروشی معروفی بنام «مجموعه کتب فرانسه» انتشار می‌یافت و در روز ۱۱ مارس نشر آنرا خبر داده بود. اساسا این نکته مسلم است که لامارتین همیشه در تعیین تواریخ اشتباه کرده. شاید نخواسته است هرگز خود را متعید بحفظ کردن تاریخ صحیح نماید. چند روز پس از انتشار این کتاب لوئی هیجدهم نیز آنرا خواند و فریفته‌اش شد. لامارتین خود در این باره در نامه ۲۳ مارس ۱۸۲۰ خویش بدوستش و بریو ۱ مینویسد: «اعلیحضرت لوئی هیجدهم نیز این اثر را خوانده و پسندیده‌اند. تمام رجالیکه پیش از این با شعر مخالفت داشتند منجمه مسیوتالیران، مسیوموله، مسیومونیه، مسیوپاسکیه و غیره اکنون آنرا میخوانند و تمجید میکنند».

چندروز بعد از طرف وزارت کشور يك کلیکسیون کامل آثار ادبی فرانسه تالیف دید و ۲ بدو هدیه شد و لامارتین برای نخستین دفعه مجبور شد هدیه‌ایرا بپذیرد.

در اوایل آوریل همانسال، یعنی ۱۵ روز پس از انتشار طبع اول، طبع دوم و یکماه بعد طبع سوم این کتاب منتشر گردید.

در اول سال ۱۸۲۲ هشتمین طبع، و در ۱۸۲۳ نهمین طبع آن بدست مردم رسید و در ضمن این تجدید طبع‌ها لامارتین ۷ قطعه دیگر بر کتاب افزود. در طبع ۱۸۴۹ مجدداً ۱۰ قطعه تازه اضافه کرد و رویهم تفکرات شامل ۴۱ قطعه شد.

در اواخر مارس ۱۸۲۰ لامارتین که شهرتی فراوان یافته بود بسمت دبیری سفارت فرانسه در ایتالیا منصوب گردید و به ناپل روانه شد، و در

۱ - Virieu صمیمی‌ترین دوست لامارتین بود که نامه‌های بسیار از آن دو در دست است. لامارتین کتب خود را قبل از همه کس برای ویریو میفرستاد تا پیش از طبع نظریات او را نیز در آنها رعایت کرده باشد.

۲ - Firmin Didot دانشمند بزرگ فرانسوی (۱۷۹۰ - ۱۸۷۶) صاحب کتابفروشی معروفی بود که در قرن نوزدهم شهرتی بسزا داشت. فیزمن دید و نخستین کسی بود که تفکرات لامارتین را طبع کرد، لیکن خود قبلاً پیش بینی کرده بود که این کتاب را حتی يك نفر نیز نخواهد خرید. معروف است که وی نخستین باری که کتاب لامارتین را برای چاپ خوانده بود فریاد زده بود: «عجب! این بهیچ چیز شباهت ندارد».

ششم ژوئن همان سال چنانکه گفتیم با مادموازل بریج عروسی کرد .

درفوریه ۱۸۲۱ در رم پسری یافت و بدو دل بستگی بسیار ابراز داشت، افسوس که عمر او چون دوران سعادت شاعر کوتاه بود ، و چون مقدر بود هرگز زنگ غم از دل این شاعر حساس زدوده نشود ، کودک محبوبش در دسامبر ۱۸۲۲ بمرد و مصیبتی تازه بر مصائب پدرش بیفزود. لیکن غصه این مرگ پیش از آن با تولد دختری زیبا تاحدی جبران شده بود و لامارتین این دختر را که میبایست بعدها با مرگ خویش پدر را تا آخر عمر دلشکسته سازد بیاد دومین الویر خود (مادام ژولی) ژولیا ۱ نهاد .

درفوریه ۱۸۲۱ لامارتین بفرانسه بازگشت و درهنگام ورود خبر مرگ امپراتور بزرگ فرانسه را در جزیره سنت هلن شنید . فوت این مرد بزرگ با آنکه لامارتین در دوره حیاتش او را دوست نمیداشت، در او بسیار اثر کرد ، و در پی همین تأثر وی قطعه بناپارت یا گوریک جنگجو ۲ را که از بهترین قطعات مفصل تفکرات جدید اوست سرود . تاریخ سرودن این قطعه را خود لامارتین بهار سال ۱۸۲۱ میداند، لیکن در حقیقت آن را در ژوئن ۱۸۲۳ در سن پوان شروع کرد و در اوت ۱۸۲۳ در اکس له بن پایان رسانید.

در سال ۱۸۲۲ از فرانسه بانگلستان رفت و چندی بعد بازگردید . از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۵ گاه در پاریس و گاه در ملک شخصی خود در سن پوان بسربرد و در این مدت مشغول سرودن و تکمیل تفکرات جدید و مرگ سقراط بود که هر دو از آثار بزرگ او محسوبند .

در ۱۹ سپتامبر ۱۸۳۲ منظومه طویل و معروف مرگ سقراط ۳ که لامارتین بگفته خود شش سال در باره آن اندیشیده بود انتشار یافت و هشت روز بعد یعنی در ۲۷ سپتامبر کتاب تازه ای بنام تفکرات جدید شاعرانه ۴ بطبع رسید که متمم تفکرات نخستین گردید و لامارتین حق طبق آنرا به ۱۶۰۰۰ فرانک فروخته بود . این کتاب شامل ۱۶ قطعه بود که بعضی از آنها عشقی و خطاب بمادام دولامارتین ، برخی مدح و ستایش ، قسمتی مربوط به الویرهای او « گرازیلا و مادام ژولی شارل » و بالاخره عده زیادی نیز متعلق بخاطرات جوانی او بود .

کتاب تفکرات جدید با آنکه نسبتاً اهمیت اثر پیشین را نیافت ، باز با حرارتی سرشار استقبال گردید و چندین بار چاپ آن تکرار شد .

۱ - Julia

۲ - Bonaparte, ou Le Tombeau d'un Guerrier

۳ - La mort de Socrate

۴ - Les Nouvelles Méditations poétiques

در آوریل ۱۸۲۴ لردبایرون ۱ شاعر بزرگ انگلیسی که مارتین در تمام عمر از ستایش کنندگان او بود در جوانی بمرد و لامارتین را دچار حزن و غمی کرد که بی‌شبهت باندوه گوته پس از مرگ شیلر نبود. در این ماه وی بیاد او منظمه «آخرین سرود زیارتگاه هارولد» ۲ را که مربوط بیکمی از قطعات بایرون بنام جابلدهارولد بود انتشار داد. این قطعه معروف که از قطعات خوب لامارتین است در عین حال هم ادبی، هم فلسفی و هم تاریخی است و در آن لامارتین قدرت ادبی خود را بار دیگر بثبوت رسانده است در اول آوریل سال ۱۸۳۰ لامارتین رسماً عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد و این انتصاب افتخار جدیدی بر افتخارات سابقش بیفزود. در انموقع آکادمی فرانسه دارای عضو مشهوری مانند شاتوریان بود، و عضویت لامارتین در آن انجمن استادان نظم و نثر فرانسه را تکمیل کرد. بعدها در نتیجه مساعی لامارتین و شاتوریان و مخالفت آنها با دیگر اعضای آکادمی، ویکتور هوگو نیز توانست داخل فرهنگستان گردد. خود او در این باره مینویسد: «در حین مشاجرات فرهنگستان، پیوسته افسوس میخوردم که چرا آراء را همواره از روی تعداد میسنجند و بارزش رأی دهندگان کاری ندارند، زیرا اگر چنین نبود ارزش يك رأی لامارتین در مقابل کلیه آراء مخالف برای تصویب ورود من کافی بود.»

در ژوئن همان سال، یعنی قریب سه ماه بعد از ورود باکادمی، لامارتین دومین اثر مهم خود «آهنگهای شاعرانه و مذهبی» ۳ را انتشار داد که یکبار دیگر شهرتی نظیر آنچه پس از طبع تفکرات شاعرانه یافته بود برایش فراهم کرد.

دقایق و ظرائف فراوان ادبی، شیرینی احساسات و افکار، لطافت بی نظیر آهنگها و جملات این کتاب، بلافاصله آنرا شایسته استقبال پرشور مردم قرار داد.

کتاب «آهنگهای شاعرانه و مذهبی» بچهار جلد تقسیم میشود که بی نظم و ترتیب سروده شده و بهمین شکل نیز بطبع رسیده است. از هنگام انتشار تاکنون این کتاب صدها بار باشکال و قطعهای مختلف انتشار یافته و

۱ - Byron شاعر معروف و متجدد انگلیسی، دارای آثاری بسیار

مشهور از قبیل Don Juan و Child Harold's pilgrimage لامارتین در چندین جا علاقه تامی را که بدین شاعر داشته بصورت مختلف نشان میدهد، و حتی از ملاقات با او در سفر لندن گفتگو میکند، لیکن این امر کمی مشکوک بنظر میآید. بایرون در جنگی که یونانیها در فاصله سال های ۱۸۲۳ و ۱۸۲۵ با عثمانیها کردند شرکت جست و در نزدیک شهر میسولونگی مرد و در موقع مرگ فقط ۳۶ سال داشت. لامارتین قطعه «امداد برای یونانیها» را به یاد او سروده است.

۲ - Le dernier chant du pèlerinage d'Harold.

۳ - Les Harmonies Poétiques et Religieuses

سالی نیست که طبع آن با وضعی بهتر و کاملتر تکرار نگردد .
 پس از انتشار « آهنگهای شاعرانه ومذهبی » لامارتین تامدتی سرگرم امور سیاسی بود ، زیرا اوضاع فرانسه از هرسو درهم شده بود وهرآن بیم انقلاب و شورشی تازه میرفت . بالاخره پیش‌بینی‌ها صورت وقوع یافت و درسوم ژوئیه ۱۸۲۹ از طرف دولت دوپولینیاك ۱ حکومت لوئی فیلیپ که بحکومت ژویه موسوم شد اعلام گردید .
 در نتیجه این واقعه ، عده زیادی از بزرگان فرانسه ، منجمله مردان ادب آن از قبیل شاتوبریان و لامارتین ازکار کناره کردند و شاتوبریان در همین موقع کتابی نیز در این باره انتشار داد که مایه مناقشات مطولی گردید .

سال بعد درهمین وقت لامارتین داوطلب وکالت در پارلمان فرانسه شد لیکن درقصد خویش توفیق نیافت ، ودرهمین ماه دوکتاب «پاسخ به نمزیس» ۲ و «حکومت عقلی» را منتشر کرد .

پس از مدتی بخیال مسافرت بکشورهای شرق وتحقیق در روحیات ملل مختلف آنجا افتاد وبالاخره در ژوئن ۱۸۳۲ باتفاق زن ودختر محبوبش ژولیا که ده سال داشت در بندر ماری پابکشتی نهاد وبسوی عثمانی و فلسطین روان گردید . درمدت چندماهی که مشغول سفر بود ، همواره با احترام شایانی از طرف دول مختلف استقبال شد ، ودراینمدت خاطرات خوبی از میهمان‌نوازی شرقیها و آداب مسلمین پیدا کرد .
 بالاخره در نوامبر سال ۱۸۳۳ بهبیروت رفت و در آنجا بقصد اقامتی چند ماهه سکنی گزید . افسوس که طبیعت یکبار دیگر ضربت موحش خود را برروح حساس لامارتین که از چندی باینطرف اندکی از درد وغم کناره جسته بود وارد آورد و در ششم دسامبر همین سال دخترک زیبایش ژولیا را از چنگش در ربود و در آغوش خاک جای داد .

مرگ ژولیا که نوگل امید پدرومادر واز سالیان دراز فصل مشترك سعادت آندو محسوب میشد ، چنان در روح لامارتین و زن جوانش اثر کرد که تامدتی هردو آرزو داشتند خود نیز چشم ازجهان ببوشند و بژولیا پیوندند . بر اثر این واقعه لامارتین تامدتی نسبت بهمه چیز حتی نسبت بوجود خداوند بدبین شد واین بدبینی و تأثر ازقطعاتی که دراینمدت سروده است بخوبی هویدا است .
 در سپتامبر ۱۸۳۲ شاعر ستمدیده بقصد فرانسه بیروت را ترك گفت ودر آخر اینسال که برای او سالی شوم بود باردیگر بکشور

۱ — Duc de Polignac پسر دوشس دوپولینیا مرد سیاسی معروف فرانسه در زمان شارل دهم ، واضع قوانینی بنام Ordonnance که مسبب حکومت ۳۰ ژوئیه گردید .

۲ — Répose à Némésis

بهترین اشعار

خویش پا نهاد . هنگام ورود فهمید که در غیبت خویش از طرف اهالی شهر برك بنماینده‌گی مجلس انتخاب شده است ، لذا در ژانویه ۱۸۳۴ وارد پارلمان شد و از آن بعد بگفتگوها و مناقشات پارلمانی پرداخت .

از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۷ دوران آسایش و نویسندگی لامارتین است . در این ۱۲ سال آثار خیلی معروفی از این شاعر بزرگ پی‌درپی انتشار یافته و بدست مردم رسیده‌است که هر يك بنوبه خود زیبا و دلنشین است . مهمترین آنها بترتیب انتشار چنینند :

سفر مشرق ۱ که مجموعه مشاهدات و خاطرات او در کشورهای شرقی است (۱۸۳۶) ، ژوسلن ۴ (فوریه ۱۸۳۶) ، سقوط يك فرشته ۳ (۱۷۳۸) منتخبات شاعرانه ۴ (۱۸۳۹) ، مارسیز صلح ۵ (۱۸۴۱) گرازبلا (۱۸۴۳) و تاریخ ژیروندنها ۶ (۱۸۴۷) .

معروفترین کتاب‌های این دسته « ژوسلن » و « سقوط يك فرشته » است .

کتاب ژوسلن از هر حیث در ردیف شاهکارهای ادبی بزرگ فرانسه قرار دارد و کمتر اثری از لامارتین است که تا این اندازه بطبع رسیده و انتشار یافته باشد . ژوسلن یا « خاطرات يك روحانی » در حقیقت داستان طولی است که بصورت نظم درآمده و بیک مقدمه ، نه فصل ، دو نتیجه و يك ضمیمه قسمت گردیده است . لامارتین این کتاب را در سال ۱۸۲۶ یعنی ده سال پیش از انتشار آن آغاز کرده و خود روز شروع آنرا روز آغاز حقیقی دوران شاعری خود میدانند . در نامه‌ای که بعدها بدوستش ویربو نوشته‌است چنین میگوید :

« شنبه بیستم ژانویه ۱۸۱۶ ، شعاعی نافذ که از آسمان تابیده بود مستقیماً بقلب من فرود آمد و آنرا روشن ساخت ! بلافاصله حس کردم که يك شاعر بزرگ شده‌ام ... » و يك هفته بعد دوباره چنین می‌نویسد : « اکنون هشت روز است که خویشتن را بانقلابی عجیب دچار می‌بینم ، می‌خواهم دائماً بگویم و بنویسم . در این مدت به‌نگارش شرح حیات خویش شروع کرده‌ام ، اگر حقیقتاً حیاتی داشته باشم !

۱ - Le voyage en Orient

۲ - Jocelyn

۳ - La Chute d'un Ange

۴ - Les Recueils poétiques

۵ - La Marseillaise de la Paix

۶ - Histoire des Girondins ژیروندنها و مونتانیارها دودسته

مشهور انقلاب‌کبیر فرانسه بودند که بعدها افراد دسته اول در زیر ساطور انقلاب جان سپردند ، و لامارتین ماجرای آنرا بالحضی ماهرانه و مؤثر بنگارش درآورده است .

این کتاب قطعه‌ایست به وسعت طبیعت، بلطافت قلب بشر و بلندی آسمان...»
و این داستان همانست که بعدها ژوسلن نام گرفت.

ژوسلن در حقیقت شرح حیات خود لامارتین است که بلباس عاریت درآمده است. سنت‌بوو منقذ معروف درین باره میگوید: « برای آنانکه صمیمانه بدانستن داستان حیات لامارتین علاقمندند ژوسلن کتاب بس سودمندی است. ژوسلن درحقیقت لامارتینی است که اندکی تغییر محیط داده و کمی نیز برخاطرات خود افزوده است.»

در فوریه سال ۱۹۳۶ که مصادف با صدمین سال انتشار ژوسلن بود در یکی از مجالس ادبی که بیادبود این واقعه برپا شد ژوسلن را بهترین اثر نظمی فرانسه در قرن نوزدهم محسوب داشتند. یکی از ادبای معاصر دکتر سیمون‌رش، در یکی از جلسات اظهار کرد: « اگر هرقرنی بتواند چنین اثری بجامعه بشری تقدیم دارد، جامعه حق دارد ازین سرمایه بی‌همتا بر خود افتخار کند.»

بهرتر است عقیده خود لامارتین را نیز در اینخصوص ضبط کنیم. او خود در نامه‌ایکه در سال ۱۸۳۱ بدوست صمیمیش ویریو مینویسد چنین میگوید: « اکنون من بنگارش خاطرات یک کشیش مشغولم. این کتاب تنها شاهکار حیات من خواهد بود. میتوانم بگویم که تا با امروز چنین کتابی نوشته نشده است، زیرا اینداستان منظومه‌ایست که میتوان آنرا حماسه روحی بشر نام نهاد.»

ژوسلن در هفدهم نوامبر ۱۸۳۵ پایان رسید و در فوریه ۱۸۳۶ انتشار یافت. این کتاب رو بهم‌رفته شامل هشت‌هزار شعراست.

سقوط یک فرشته نیز از آثار مهم لامارتین است که چندان پای‌کم از ژوسلن نمی‌آورد، ولی البته ارزش ادبی آنها تفاوت دارد. این کتاب بر ۱۵ فصل، یک نتیجه و یک مقدمه تقسیم شده است.

داستان « گرازیلا » که شرح نخستین معاشقات لامارتین است، متعلق بایامی است او بانخستین الویر خود در شهر ناپل گذرانیده‌است. فرانسویها در وصف این کتاب با آنکه قهرمان آن یک دختر ایتالیائی است می‌گویند: « گرازیلا از خود لامارتین فرانسوی‌تر است!» و این میرساند که لامارتین این کتاب را به فرانسه‌ای بسیار زیبا و روان به‌نگارش درآورده است.

بالاخره تاریخ مفصل ژیروندن‌ها که بشش جلد تقسیم میشود آخرین نشریه دوره دوازده‌ساله فوق‌الذکر است.

پس از این دوره لامارتین یکبار به تغییر روش داد، بدینمعنی که در سال ۱۸۵۸ وجهه سیاسی خود را که از ۱۸۳۴ احراز کرده بود تقویت بخشید و رسماً وارد درگیرودار انقلابی شد.

یکی از بزرگترین نطقهای او در ایندوره نطقی است که در ۲۵ فوریه ۱۸۴۸ برضد پرچم سرخ سوسیالیست‌ها ایراد کرد و نتیجه آن هیجان عامه بر ضد ایندسته بود که منجر بفرود آمدن پرچم سرخ گردید.

بهترین اشعار

در مارس همین سال باتفاق لدروولن حکومتی بنام حکومت موقتی تشکیل داد که اوضاع فرانسه را سروسورتی بخشید ، و بدین ترتیب معناً ریاست کشور را در دست گرفت .

در آوریل و مه این سال در انتخاباتی که بعمل آمد لامارتین از طرف ده ایالت مهم نامزد وکالت گردید و در پارلمان فرانسه برترین اکثریت را بدست آورد و پس از آن پی‌درپی پیشرفتهای سیاسی تازه نائل شد و مقام او بیش از پیش استوار گردید . هنگام انتخابات رئیس‌جمهوری تقریباً برای هیچکس شکی در موفقیت او باقی نمانده بود . لیکن در دسامبر ۱۸۴۸ که موقع شروع این انتخابات بود ، ناگهان رقیبی تازه قد علم کرد که نامش بسرعت در دهانها افتاد و در اندک مدتی کلیه دلها بسوی او گرائید . این رقیب جدید شارل لوئی ناپلئون بناپارت، برادرزاده ناپلئون بزرگ بود که بعدها لقب ناپلئون سوم گرفت و بالاترین حربۀ او سابقه و نفوذ بزرگترین فرد خاندانش بود .

بالاخره روز ده دسامبر ۱۸۵۸ که نتیجه انتخابات معلوم شد لامارتین در مقابل میلیون‌ها رأی ناپلئون سوم ۱۸۰۰۰ رأی بیشتر نداشت ، و این شکست انکارناپذیر بزرگترین شکست سیاسی او در دوران حیاتش بود .

در دوم دسامبر ۱۸۵۱ که ناپلئون سوم با کودتای معروف خویش عمر جمهوری دوم فرانسه را پایان داد ، لامارتین نیز دست از کلیه کارهای دولتی برداشت و از مقام خویش کناره گرفت . از این بعد دوران پرمشقت و حزن‌آمیز پیری او آغاز میشود . در این دوره شاعر بزرگ فرانسوی که ثروتی چندان نداشت ، ناگزیر بود برای امر معاش شب و روز چیز بنویسد و « از راه قلم زندگی کند » ، و هرچند از آن پس حیات لامارتین چیزی بجز رنج و اندوه دائمی نبود ، معهذاً همین درد و غم بود که فرانسه را دارای بهترین آثار ادبی خویش کرد . کتابهایی که از سال ۱۸۴۹ تا هنگام مرگ او انتشار یافته‌اند ، عبارتند از :

رفائل ۱ « ۱۸۴۹ » ، رازها ۲ « ۱۸۴۹ » ، رازهای جدید ۳ « ۱۸۵۱ » (که هر سه شرح زندگانی خود او است) ، سنگتراش سن پوان ۴ « ۱۸۵۱ » ، تاریخ ارتجاع ۵ « ۱۸۵۰ - ۱۸۵۲ » ، تاریخ مجالس مقننه ۶

۱ - Raphaël

۲ - Les Confidences

۳ - Les Nouvelles Confidences

۴ - Le Tailleur de pierres de Saint - Point

۵ - Histoire de la Restauration

۶ - Histoire des Constituants

« ۱۸۵۴ » ، ترکیه و روسیه ۱ « ۱۸۵۵ » و مجله سیویلیزاتور ۲ که از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۵ انتشار یافت .

بعلاوه از سال ۱۸۴۶ شروع بنگارش و انتشار ادبیات فرانسه بصورت سلسله کتبی بنام « دوره خانگی ادبیات » ۳ کرد و این کار تا پایان حیاتش ادامه یافت .

درینموقع لامارتین خیلی پیر شده و از هر حیث محتاج باسراحت بود ، لکن در چنین وقتی ناگزیر بود بعکس قوای بیش از حد دوره جوانی صرف کند ، و اگر نیروی مخصوص مردان بزرگ بکمکش نمیرسید ، بیقین نمیتوانست در برابر اینهمه رنج و سختی مقاومت کند و از پای درنیفتد .

گوئی روزگار هنوز هم نمیخواست از مخالفت با این شاعر ستمدیده دست بردارد ، زیرا او را در این دوران پیری در نتیجه استیصال و احتیاج بیول مجبور بفروش مقدس‌ترین یادگارهای دوران کودکش سرزمین میلی کرد ، و از این فروش لامارتین چنان دچار اندوه و حسرت شد که شاید در مرگ دخترش اینقدر متأثر نشده بود . گوئی قبلا وی از این پیش‌آمد خیر داشت که در قسمتی از قطعه **خاطرات کودکی** بیاد چنین روزی قطرات اشک از دیده فروریخته بود :

درسال ۱۸۲۸ وی در ۶۷ سالگی آخرین قطعه خویش را بنام « **خانه و تاش** » ۵ یا « **ناله های روح** » سرود و از آن پس دوران پرافتخار شاعری خود را ترک گفت و دفتری را که از ۵۰ سال پیش گشوده بود فرو بست .

در سال ۱۸۶۰ حکومت پاریس کاخ کوچکی در پاسی بدو واگذار کرد و شاعر سالخورده برای گذرانیدن آخرین سالهای عمر خویش بدانجا رفت . تنها مونس او در این سالهای تنهایی و گوشه‌نشینی، زن محبوب و مهربانش بود که حیات خود را سراسر وقف سعادت و آرامش و کاستن دردهای روحی شوهرش کرده بود . بالاخره درسال ۱۸۵۳ این همسر و غمخوار سالیان دراز نیز از دستش بدر رفت و برای ابد در آغوش خاک جای گرفت ، لیکن شاعر شکسته دل بقدری در دوران حیات خویش رنج و مشقت دیده بود که دیگر هیچ چیز ناله‌هایش را سوزنده‌تر نمیتوانست کرد . بدینطریق آخرین بندی که مایه اتصال او بدنیا بشمار میرفت نیز بگسست و این روح بزرگ در عین زندگانی ، زندگانی را طلاق گفت و برای همیشه بگوشه خلوت پناه برد .

۱ — De la Turquie et de la Russie

۲ — Civilisateur

۳ — Cour familial de Littérature

۴ — رجوع شود بشرح لامارتین بر قطعه خاطرات کودکی .

۵ — La Maison et la Vigne

در سال ۱۸۶۷ در نتیجه استیصال و پریشانی ناگزیر ۵۰۰۰۰۰ فرانک هدیه‌ای را که دولت فرانسه بنام قدرشناسی ملت بدو تقدیم می‌داشت پذیرفت (۱۵ آوریل) ، و این سومین و آخرین هدیه‌ای بود که در تمام عمر خویش از دولت دریافت می‌داشت .

بالاخره مرگی که لامارتین مشتاقانه درانتظارش بود فرارسید و در روز ۲۸ فوریه ۱۸۶۹ شاعر بزرگ فرانسوی پس از ۷۹ سال عمر پرافتخار برای ابد دیده برهم نهاد .

پس از مرگ او مجالس متعدد تذکر و عزا بیادش منعقد گردید و نطق‌های شورانگیز از طرف علاقمندانش ایراد شد . از آن روز تا کنون تقریظها و تمجیدهای فراوانی درباره او و آثار او از طرف دانشمندان و ادبای بزرگ در مجله و کتب مختلف انتشار یافته که قسمتی از آن‌ها در صفحات بعد نقل شده است .

بنابروصیت خود لامارتین پس از مرگ در گورستان سن پوان در محلی که خود معین کرده بود بخاکش سپردند ، و در آنروز کشور پرافتخار فرانسه یکی از بزرگترین شعرا ، بزرگترین نویسندگان و بزرگترین سیاستمداران خود را از دست داد .

لامارتین تنها يك شاعر ساده نیست ، داستانسرای است که از عالم مرموز دیگر برای مردمان خاکی خبر می‌آورد .

شاید نتوان کلمه‌ای یافت که بدرستی شخصیت و مقام ادبی او را توصیف کند . لامارتین کسی است که قیود و قواعد شعری زمان قدیم را یکبار کنار گذاشته و جز روح خود هیچ چیز را مورد اعتماد نشموده است . نغماتی که از سینه او بیرون می‌آید بهیچوجه صورت شعری را که برای « شعر بودن » سروده شده است ندارد ، فقط ناله‌هایی است که وی در شرح آلام و مشقات روحی از دل برمی‌آورد . هیچکس نمی‌تواند در سرتاسر قطعات او يك شعر بیابد که از روی تصنع و قید سروده شده باشد و همین وجه امتیاز لامارتین از غالب شعراء قبل و بعد از اوست . بهمین جهت است که در تاریخ ادبیات فرانسه مینویسد ، « لامارتین شاعر نیست ، خود شعراست ! »

تاریخچه زندگی این شاعر بزرگ درد و کلمه خلاصه میشود : عشق و غم و تخصص حقیقی اونیز در تجسم این دو حال است .

خودش میگوید : « تار و پود وجود مرا از عشق بهم بافته‌اند . برای من عشق چون آتشی است که کانون قلبم را حرارت میبخشد ، و هر زمان که این آتش مقدس فرو نشیند دیگر از وجود من اثری نخواهد بود . » در جای دیگر میگوید : « عشق زنجیر زرینی است که آسمان را بازمین پیوند میدهد . »

لامارتین شاعری است که دیوانه‌وار سراغ درك رموز طبیعت و فهم اسرار خلقت میگیرد : در درون بیابانها و کنار جویبارها ، در ظلمت

شب و روشنی روز ، در صحنه آسمان و پهناى زمین ، در کنار آبشارها و زیر درختها ، در زوایای روح بشری و در خلال عقاید پیشینیان ، همه‌جا در پی این حقیقت مرموز میگردد . حجاج مجهولات را پاره میکند و با مجهولی تازه مواجه میشود ، همه‌جا میگردد و هیچ چیز جدید نمی‌یابد ، نه در زمین و نه در درون آسمان ، نه در عقاید متقدمین و نه در افکار معاصرین . آنگاه صدا بناله بلند میکند و ارتعاشات قلب حساس و زودرنج خود را بصورت اشعاری جانسوز بر صفحه کاغذ نقش میزند ، همه چیز را مایه درد و غم می‌شمارد و همه‌جا را غمگده‌ای مظلم و تاریک می‌بیند ، شبها و روزهای دراز را بتفکر میگذراند و عاقبت بجز افزایش حزن و غم نتیجه نمیرد . اینست آنچه زندگانی حساس‌ترین شعرای فرانسه را تشکیل داده است .

کمتر ممکن است کسی یکمترتبه قطعه‌ای از او را نخوانده و تکرارش نکرده باشد . سالهاست در ادبیات فرانسه طریقه‌ای با سم طریقه لامارتینی پدید آمده که تنها سرمشق نویسندگی پیروان آن نوشته‌ها و آثار جاودانی این شاعر بزرگ است .

از روزیکه من برای نخستین بار یکی از قطعات لامارتین را بنام « خاطرات کودکی » خواندم چنان شیفته لطف کلام او شدم که بجمع آوری آثارش پرداختم ، و امروز خوشوقتم که میتوانم هر چند هم مختصر باشد ، ترجمه قسمتی از قطعات او را که خود از زمره بهترین آنها پنداشته‌ام بخوانندگان عزیز تقدیم دارم .

چیزیکه ناگزیر باید تذکر دهم اینست که با وجود دقتیکه در نقل موضوع بزبان فارسی شده ، این کتاب را ترجمه مستقیمی از گفته‌های لامارتین نمی‌توان شمرد . آنانیکه بزبان خارجی آشنا هستند میدانند که نقل اشعاری از زبانی بزبان دیگر ، مخصوصاً در صورتیکه اشعار از شخصی مانند لامارتین باشد کاری تقریباً ممتنع است ، تنها می‌توان گفت که در شرح این قطعات اصل فکر متعلق به لامارتین است ولی در قالب زبان فارسی پروانیده شده است .

در ضمن باید اضافه کنم که من در اینجا سعی کرده‌ام قسمتی از زیباترین قطعات این شاعر بزرگ را ترجمه کنم ، و چون بهترین قطعات او آنهایی است که بیشتر اثر غم در آن نمودار است ، در صورتی که این کتاب بنظر خوانندگان از حد لزوم غم‌فزا تر آید تقصیری برعهده من نیست . گذشته از این از کجا معلوم است که قسمت اعظم از خوانندگان بمقتضای روح ایرانی بیشتر خواهان قطعات حزن‌انگیز نباشند ؟

دی ماه ۱۳۱۶ - شجاع‌الدین شفا

نظریات بزرگان درباره لامارتین

لامارتین قطعاً مسئول بسیاری از آشفتگی‌های روحی ما است^۱، زیرا هرزنی پس از خواندن اشعار او مایل است بجای «الویر» او باشد. چه بسا اشخاص بعد از خواندن اشعار سحرانگیز او خود را ناچار دیده‌اند در شبهای سرد زمستان برای دیدن ماه بکنار دریاچه‌ها شتابند و یا بقصد شنیدن زمزمه جویبارها زیر درختان جنگل روند. از اینقرار مسئولیت قسمتی از سرماخوردگی‌های ما نیز با مسیودولامارتین است.

مسیودولامارتین ولردیایرون بهرچار گوشه‌دنیای ادب است انداخته اند؛ برفرض هم نخواهیم این گفته را قبول کنیم، باید اعتراف کنیم که خواندن آثار آنها نوع فکر زنهایی را که پس از ایشان پا بوجود گذاشته‌اند بکلی عوض کرده است.

کنتس داش ۲ «خاطرات، جلد دوم»

۱ - نظریاتی که درینجا ذکر شده فقط آنهایی است که صاحبانشان اشتهار جهانی دارند، و حتی‌المقدور از عقاید سایر نویسندگان و مورخین ذکری نشده است.

۲ - Comtesse Dash خانم نویسنده فرانسوی (۱۸۰۴ - ۱۸۷۲) که کتاب «خاطرات» او مشهور است.

هرچه که در زبان فرانسه دارای جنبه شاعرانه است، پس از ظهور او تغییر و تحولی کاملی یافته است. جملات خوش آهنگ او هر یک زاده شدیدترین ارتعاشات روح بشری هستند. بالاخره در یک کلمه میتوان گفت که او بزرگترین نوابغ عالم شعر است.

سرلی پرودم ۱ «اقتباس از نطق او در پای مجسمه لامارتین، هفتم ژوئیه ۱۸۸۶».

قوت تجسم منار زیبا در نزد ویکتور هوگو، بلاغت و فصاحتی انکار ناپذیر در نزد آلفرد موسه، باریک بینی و دقتی فراوان در نزد آلفردوینبی، از بدبهیات دنیای ادب است، لیکن در وجود لامارتین چیزی است که از هر سه اینها بالاتر است. باید گفت که او اساساً فرد و واحد است.

پول بورژ ۲ «تحقیقات در اخلاق بزرگان»

برای ما لامارتین نمونه عالی شرافت و مظهر بزرگ نوعپرستی و بالاخره یک قهرمان عالیقدر ملی است. در میان کلیه شعرائی که خواسته‌اند احساسات بشری را توصیف کنند، تنها یکنفر بحقیقت موفق شده و او لامارتین است.

میگویند ویکتور هوگو نیز شاعر بزرگی است. آری! ویکتور هوگو بنام معنی یکنفر شاعر است، زیرا توانسته است بهترین اشعار فرانسه را بوجود آورد؛ لیکن لامارتین اساساً شاعر نیست، روحی است که مستقیماً با خداوند سروکار دارد، پیکی از دنیای دیگر است که از عالم اسرار بمانبر میدهد، خطیبی است که هر زمان که سخن میگوید اطراف سر او را هاله‌ای خیره کننده فرا میگیرد که هیچکس را قدرت نگرستن آن نیست.

دوهردیا ۳ «اقتباس از نطق او در جشن سال ۱۹۰۵ فرهنگستان فرانسه»

هر کلمه لامارتین بنحو خاصی در روح اثر میبخشد، لیکن همینکه این کلمه در جمله مربوط بعشق جای میگیرد بحد اعلائی لطافت خود میرسد.

۱- Sully Prudhomme شاعر بزرگ فرانسوی (۱۸۳۹-۱۹۰۷)

۲- Paul Bourget ادیب معروف فرانسوی صاحب کتاب «تحقیقات در اخلاق بزرگان معاصر» که از کتب موثق دوره جدید است.

۳- De Heredia شاعر بزرگ فرانسوی، مصنف قطعات معروف «فتوحات» (۱۸۵۶ - ۱۹۰۵).

بهترین اشعار

لامارتین مرد فلسفه نیست . فقط روحی است که اختیار خویش را بدست یأس و اندوهی عمیق و بی پایان سپرده است .
ستاندال ۱ «نامه‌ها ، جلد دوم»

لامارتین شاتوریانی است که بلباس نظم درآمده است .
امیل فاگه ۲ «قرن نوزدهم»

چه قدرت و جلالی ساحرانه در این آهنگها نهفته است ! هنگامی که تفکرات شاعرانه انتشار یافت هزارها روح بشری بهیجان آمد . تاکنون هر زمان که بسوی شعر می‌آمدیم با چیزی خشک ، بی روح ، و نامؤثر مواجه می‌شیم ، لیکن اکنون توانسته‌ایم با حقیقت شعر ، حقیقتی وسیع و عالی و بزرگ ، حقیقتی که مستقیماً بر روح ما دست اندازی میکند و تارهای قلبمان را بارتعاش در می‌آورد مواجه گردیم .
سنت بوو ۳ «از نامه او به ورلن ، ۱۹ نوامبر ۱۸۵۵»

لامارتین هنگامی ظهور کرد که بحران روحی سختی بر همه حکمفرما شده بود . نااملایمات پی‌درپی و خستگی‌هایی که نتیجه جنگها و انقلابات فراوان بود ، روح توده را اسیر رنج و غم ساخته بود . همه منتظر بودند که کسی پیدا شود و این غم دوران را برایشان توصیف کند تا بتواند آزادانه قطرات اشک از دیدگان فروریزد . لامارتین ظهور کرد و ماهرانه تارهای روحشان را بارتعاش درآورد ، صداهای تحسین از اطراف بلندشد و آغوش‌ها برایش گشوده گردید .

لوکنت دوویل ۴ «زرد پوست کوتاه»

آیا این رؤیای مبهم که گوئی در پس پرده آسمان جای گرفته بود و بدست لامارتین چهره‌ای روشن و مشخص بخود گرفت ، بهمین زیبایی و درخشندگی باقی خواهد ماند ؟
آیا بهتر نیست که يك موجود فوق بشری وقتی توجه عموم را بخود جلب کرد کمتر بدقیق مادی توجه کند ؟
سنت بوو «مجاورات دوشنبه»

- ۱- Stendhal نویسنده مشهور فرانسوی (۱۷۸۲-۱۸۴۲) مصنف کتب عشق ، قرمز و سیاه ، مکاتیب ، صومعه پارم و غیره .
- ۲- E. Faguet پروفیسور و نقاد فرانسوی (۱۸۴۷-۱۹۱۶) مؤلف کتاب مهم «قرن نوزدهم» .
- ۳- Sainte-Beuve بزرگترین نقاد فرانسه ، صاحب آثار انتقادی مشهور تصاویر ادبی ، یورروایال ، مجاورات دوشنبه و غیره .
- ۴- Leconte de Lille شاعر بزرگ فرانسوی (۱۸۱۸-۱۸۹۴) کتب معروف «اشعار باستانی» و «اشعار وحشی»

در تابلوهای لامارتین همیشه مناظری از فضا و آسمان بنظر میرسد. چنین محیطی برای او لازمست تا بتواند آزادانه مرغ و روح خود را در آن بجولان درآورد. این مرغ بلند پرواز پیوسته در فضا پیش میرود، گاه در زیر ابری نازک و لطیف وزمانی در پس توده‌ای تره و تارپنهان میگردد، همیشه پرواز میکند و هیچوقت بر روی زمین باز نمیآید؛ اگر هم زمانی بناچار لحظه‌ای در این فضای تنگ فرودآید با نخستین وزش نسیمی که بر بالهایش بگذرد دوباره پر باز خواهد کرد.

تثوفیل گوتیه ۱ «ژرنال اوفیسیل»

اشعار لامارتین دارای آهنگهایی است که حتی راسین هم با تمام نبوغ خود نتوانسته است نظیر آنها را بسازد. پس از لامارتین زبان فرانسه بتمام معنی یک «زبان موسیقی» شده است. هرگز کسی جز او نمیتوانست چنین اثری عمیق آنهم در چنین زبانی برجای گذارد.

نیزار ۲ «تاریخ ادبیات فرانسه، جلد چهارم»

اگر لامارتین از هر حیث عظمت احساساتی که در هر قطعه از آثار او نهفته است بالاتر از «راسین» نباشد، لاقلاً هم تراز اوست. گفته‌های او مانند روحیه بشر امروز از اضطراب و یاسی عمیق آکنده است، لیکن علاوه بر این حزن و غم یک صفت بزرگ دیگر نیز دارد، و آن دلربائی و ظرافتی انکارناپذیر است.

ژان ده کنیه «حیات لامارتین»

لامارتین برای ما مردم روی زمین اشعار زیبایی بیادگار گذاشته، لیکن افسوس که او خود همیشه بر روی کره دیگری غیر از کره ما زندگی کرده است. لامارتین کسی است که دنیای شعر را با انقلاب افکنده است. بهترین وصف اشعار او اینست که مردم را بخواندن خود آنها راهنمایی کنیم.

مینرولیتر «جلد ۲ صفحه ۲۴۵»

لامارتین «بایرونی» است که ملایم تر شده و یا «رنه» ایست که جوانتر و اجتماعی تر گشته است.

دومازاد «مجله دودنیا - اول آوریل ۱۸۷۰»

۱ - Théophile Gauthier شاعر و نقاد معروف فرانسوی (۱۸۱۱-۱۸۱۴) نویسنده «کاپیتن فرکاس»، «داستان مومیائی» و غیره
 ۲ - Nizard مورخ و نویسنده بزرگ فرانسه (۱۸۱۶-۱۸۸۸)
 مؤلف کتاب «تاریخ ادبیات فرانسه» که از کامل ترین تواریخ نوع خویش است.

بهترین اشعار

تا کسی قریحه‌ای بزرگ و قلبی بی‌آلایش و روحی نجیب و شرافتمند نداشته باشد هرگز نمیتوان او را شاعر حقیقی خواند. اینها صفاتی است که بیش از همه کس در نزد لامارتین جمع شده است.

اگر «شنبه» در میان کلاسیکها یکنفر روماتیک است، لامارتین هم در میان روماتیکها یکنفر کلاسیک بشمار میرود کنسرواتور لیتر (۱۵ آوریل)

هر قطعه لامارتین مخلوط است از روح «اوسیان»، «ورتر»، «پترارک»، «روسو»، «شاتوبریان» و خود لامارتین. کیست که آنرا بخواند و سوزنده‌ترین احساسات بشری را در قلب خویش احساس نکند؟

هانری موژی

لامارتین مرد جاهلی است که جز روح خود هیچ نمیشناسد.

جمله معروف سنت بوو

لامارتین حس تسلیم به احساسات و فرار از تعقل را بقدری توسعه بخشیده است که خیلی عجیب است اگر ستارگان آسمان را نیز دچار انقلاب نکرده باشد!

ژول لومتر

عقاید لامارتین درباره شعر

شعر هرگز آنقدر که میتواند درد و غم بوجود آورد نمیتواند ایجاد شادمانی کند ، قطعاً برای اینکه سعادت رمزی است که خداوند فقط در آسمان قرار داده است .

شعریعنی زبان کامل ؛ شعر حقیقی شخصیت خواننده را اسپر خود میکند ، قوت تعقل را از ذهن او دور میسازد ، روح او را از جنبه آسمانی آن تصرف میکند ، گوش او را چون آهنگ موسیقی نوازش میدهد و قوه تخیل او را بمنتها درجه آزاد میگذارد .

من طرفداری دودسته را برای همیشه از بهر خود فراهم کرده‌ام. این دودسته عبارتند از جوانان و زنان ، یعنی آنهایی که بیش از دیگران به «زیبائی» علاقه دارند . محققاً هر يك از این دو پس از خواندن يك قطعه از آثار من ، طرفدار صمیمی من خواهند شد !

در اطراف ما مناظر و فصول و امکانه ایست که همواره با احساسات قلبی ما تطابق دارند. این هم آهنگی بقدری است که گوئی طبیعت از روح بشری و روح بشری قسمتی از طبیعت است !
سواحل زیبای برتانی را از رنه ، جنگلهای خرم لویزیان را از آتالا ، دشتهای مه آلود سواب را از ورتنر و انوار سوزنده خورشید را از پیل و ویرژینی بیرید ، دیگر نه شاتوبریان ، نه گوته ، نه برناردن دوسن پیر ، هیچیک را نخواهید یافت .

مجموعه آثار لامارتین

- * تفکرات شاعرانه (طبع اول بدون نام مصنف، سال ۱۸۲۰ - طبع دوم، سوم، چهارم، پنجم، بانام مصنف، ۱۸۲۰ - طبع نهم ۱۸۲۳ - طبع هیجدهم ۱۸۲۹)
- * مرگ ستر اط (طبع اول ۱۸۲۳)
- * آخرین سرود زیارتگاه هارولد (۱۸۲۵)
- اشعار و قطعات مختلف (۱۸۲۵)
- سرودهای مذهبی برای سن ژوزف و سن نیکلا (۱۸۲۹)
- * آهنگهای شاعرانه و مذهبی (طبع اول ۱۸۳۰؛ طبع دوم، سوم، چهارم ۱۸۳۰)
- برضد خوف مرگ، قطعاً ادبی خطاب به تمام کشور (۱۰ اکتبر ۱۸۳۰)
- حکومت عقلی (۱۸۳۱)
- نامه وداع با آکادمی علوم و ادبیات و صنایع مستطرفه ماریسی (۲۶ ژوئن ۱۸۳۲)
- سرنوشت شعر (۱۸۳۴)
- خاطرات یک مسافر کشورهای شرق
- * ژوسلین (طبع اول ۱۲۳۶، طبع دوم، سوم، چهارم ۱۸۳۶)
- مجموعه خطابه‌های سیاسی در مجلس نمایندگان (۱۸۳۶)
- * سقوط یک فرشته (طبع اول ۱۸۳۸، طبع دوم تا پنجم ۱۸۳۹)

- * محصولات شاعرانه (۱۸۳۹)
 مخلوط قطعات منظوم و خطابه‌های سیاسی (۱۸۴۰)
 نطقها و مقالات درباب مسئله شرق (۱۸۴۰)
 تاریخ ژبروندونها (۱۸۴۷)
 * مردان بزرگ انقلاب فرانسه «اقتباس از کتاب تاریخ ژبروندوها»
 (۱۸۶۵)
 نتیجه تاریخ ژبروندونها (۱۸۴۷)
 سه ماه قدرت (۱۸۴۸)
 پاسخ رئیس آکادمی ماری «درباره دعوت لامارتین بماری»
 (۱۸۴۸)
 تاریخ انقلاب سال (۱۸۴۹)
 تحقیقات اجتماعی و سیاسی (۱۸۴۹)
 * رازها (طبع اول ۱۸۴۹؛ طبع ششم ۱۹۱۹؛ طبع صد و بیستم
 ۱۹۳۶)
 * رافائل (طبع اول ۱۸۴۹)
 روزنامه «رایزن ملت» (۱۸۴۹ و ۱۸۵۰)
 * ژنویو (طبع اول ۱۸۵۰)
 گذشته و حال و آینده جمهوریت (۱۸۵۰)
 * کانونهای ادبی کشور، روزنامه ادبی (تأسیس ۱۸۵۱)
 * رازهای جدید بانضمام اشعار طبع نشده‌ای بنام مشاهدات (طبع
 اول ۱۸۵۱)
 * سنگتراش سنیوان (طبع اول ۱۸۵۱)
 فرانسه پارلمانی «خطابه‌ها و مقالات سیاسی از ۱۸۳۴ تا ۱۸۵۱»
 در شش جلد (۱۸۵۲ - ۱۸۵۲)
 تاریخ اصلاح (۱۸۵۱-۱۸۵۲)
 کتاب جدید مسافرت بمشرق (۱۸۵۱-۱۸۵۳)
 مجله سیویلیزاتور (۱۸۵۲ - ۱۸۵۴)
 تاریخ موجدین (۱۸۵۴)
 تاریخ ترکیه (۱۸۵۴-۱۸۵۵)
 تاریخ روسیه (۱۸۵۵)
 * دوره خانگی ادبیات «۲۸ جلد» (۱۸۵۶-۱۸۶۹)
 زندگانی اسکندر کبیر (۱۸۵۹)
 انتقاد بر تاریخ ژبروندونها (۱۸۶۰)
 زندگانی میکال آنژ (۱۸۶۲)
 فیوردالیزا (۱۹۶۴)
 مردان بزرگ مشرق (۱۸۶۵)
 شکسپیر و آثار او (۱۸۶۵)
 آنتونیا (۱۸۶۷)

آثاری که بعد از وفات لامارتین بطبع رسیده

خاطرات طبع نشده لامارتین از ۱۷۹۰ تا ۱۸۱۵ (با مقدمه و نشود
سال ۱۸۷۰)
اشعار طبع نشده (جمع آوری و چاپ توسط مادام والانتین دولامارتین،
۱۸۷۱).
یادداشت های مادرم (بامقدمه و حواشی خود لامارتین ۱۸۷۱)
نامه های لامارتین از ۱۸۰۷ تا ۱۸۵۹ (توسط مادام والانتین
دولامارتین در ۶ جلد؛ طبع اول از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۵؛ طبع دوم ۶ جلد
در سال ۱۸۸۲).
مکاتیب و مقالات طبع نشده (از طرف مجله دودنیا، سالهای ۱۹۰۵،
۱۹۰۷، ۱۹۰۸).
نامه هایی که بلامارتین نوشته شده (توسط مادام والانتین دولامارتین
در سال ۱۹۲۲).
نامه های الویر بلامارتین (توسط رنه دومیک در سال ۱۹۰۰).

منتخبات آثار لامارتین

منتخب آثار لامارتین (توسط خود او، در سال ۱۸۵۴)
منتخب آثار لامارتین (توسط روبرته، طبع چهارم سال ۱۹۰۳)
منتخب آثار لامارتین (توسط ر. والتر، طبع چهارم سال ۱۹۲۲)
شاهکارهای ادبی (توسط ر. والتر، طبع چهارم سال ۱۹۱۸)
بهترین آثار رمانتسیم (توسط لوون، سال ۱۹۱۶)
اشعار منتخبه لامارتین (توسط آندره باریبه، منچستر سال ۱۹۲۱)

بیاد لامار تین

ای استاد بزرگ سخن ، ای آنکه هر کس بتواند به بزرگی روح بی‌آلایش پی برد همچون بت پرستان در برابر آستانت بزانو درمیاید، ای کسیکه وفاداران تو هر روز زیارت آرامگاهت می‌آیند تا روح توانای تو با هر یک بزبانی سخن گوید و هر کدام را بطرزی آرامش دهد ، ای تسلی بخش آسمانی ! برای چه دست از این جهان شستی و مشتاقان دیدارت را تا ابد بر آتش انتظار باقی گذاشتی ؟

هنوز هر زمان که آهنگ جاودانی و مقدس تویید « الویر » و خاطرات عزیزش در فضای گیتی طنین می‌اندازد ، سراسر عالم بهمراهی تو زمزمه آغاز میکند. هنوز هر گاه که روح خسته بشر از مصائب گردون فرسوده و ناتوان می‌گردد، همچو تشنه‌ای که رو بچشمه‌ای گوارا برده باشد مشتاقانه خود را در دل امواج آرامش بخش « دریاچه »^۲ تومی‌افکند و لباس رنج و غم مادی را یکباره از تن بدر میکنند .

هنوز آهنگ سرود روحانی تو در قلب ما طنین می‌اندازد و روح ما را بسوی آسمانهای دوردست پرواز میدهد، هنوز هر لحظه که می‌خواستم ساعتی با زادی در آسمان تخیل بال و پر نگشایم ؟ بی‌تابانه دست بسوی تو می‌آوریم و از روح با عظمت تو کمک می‌جوییم .
ای کشور عزیز لامار تین ! گوش فرا دار تا صدای پرمهری را که هر لحظه از اعماق گور او بر تو بانگ می‌زند بشنوی :
« زندگانی بسی زیبا و فرحبخش است ، بشرط آنکه همواره در دست خویش مشعلی از عشق و امید داشته باشی ! این مشعل مقدس را برافروز و با نور آن بزبانی های این جهان دلپذیر نظر انداز » .

هانری موژی

- ۱ - اقتباس از قطعه شعری در کتاب « فرانسه از نظر شعری بزرگ آن » تألیف هانری موژی پروفیسور لیسه ژانسون دوسای پاریس .
- ۲ - مقصود قطعه دریاچه لامار تین است .

خاطرات کودکی^۱

چگونه میتوانم دیگر باره نام وطن را بر زبان

رانم؟

هنوز این نام دل آشفته مرا که سالهاست از وطن دوری گزیده است به تپش می افکند و روح اندوهگین مرا که دیرگاهی است با زاد و بوم خود وداع گفته است مرتعش میسازد. هنوز خاطره آن همچون صدای قدمهای آشنائی که بگوش منتظری برخورد، سرپای وجود مرا بلرزه می آورد.

1- Souvenirs d'enfance, Milly ou la terre natale

تفکرات شاعرانه، کتاب سوم، قطعه دوم.

بسی اوقات در ظلمت عمیق شبانگاهی بدین گنبد
اسرارآمیز لاجوردین که آسمانش مینامند نظر دوخته و تا
بامدادان چهره زیبای اختران شب را که در گردش
پایان ناپذیر خویش بر روی ساکنین این زمین سالخورده
لبخند میزدند نگران بوده ام .

بسی شبها در زیر این قبه بلورین بی انتهی که
هیچ چیزش قدرت تیره کردن ندارد نشسته و آفاق بیکران
طبیعت را با بالهای تندروخیال در نور دیده ام .

بسی روزها در دامان کوهسارانی که بر آنها
درختان خرم لیمو و زیتون سایه افکنده بودند بسر برده
و بشاخه های سبز گیاهی که باوزش نسیم بهاری سر بهر سو
خم میگردند نظر دوخته ام .

بسی ساعات در سواحل دریا ، که امواج پرتلاطم
آن هنگام برخورد بسنگهای ساحلی رام شده و خروشیدن
فراموش می کنند ، نشسته و توده های انبوه شن را که
پیوسته در زیر آبهای کف آلود از نظر پنهان میشدند
نظاره کرده ام .

بسی لحظات ، هنگام غروب بر جزائر کوچکی
که در زیر انوار طلائی رنگ آفتاب بسترهائی زرین جلوه
میگردند نظر دوخته و در پیش دیدگان خویش ، در
آنجائی که افق زیبا با همه شکوه خود جلوه گری میکند ،
قرص آتشین خورشید را که با هستگی ، چون گوی عظیمی
که چوگان تقدیرش بسوی وادی ناشناسی رانده باشد
ناپدید می شد ، نگریسته ام .

بسی اوقات در کنار آرامگاه باشکوهی که جسد

ویرژیل برای همیشه در آن آرمیده است ، در دشتهائی که سیبیل آنها را درنور دیده بود کنجکاوانه گردش کرده ام و از کوم والیزه بسوی مقابر بزرگان عهد کهن شتافته ام .

بسی ایام از دور بقله های رفیع کوهساران که همچون اهرامی عظیم در فضای بیکران جا داشتند و دست تابستان پیراهن سیمین برفهای زمستانی را از تن آنان بدر آورده بود نظر افکنده و بغرش آب در میان دره های وسیع آنها گوش فرا داده ام .

هنوز منظره دلپذیر این صحنه زیبا را در برابر خویش مجسم می بینم : موج کف آلوده با خروشی فراوان از قلل بلند سرازیر میشد ، طبقه ای را درمی نوردید و آهنگ طبقه دیگر میکرد ، قریه ها و چمنزارهای خرم را پشت سر میگذاشت ، از روی صخره های بزرگ بیائین میجست و بلاقیدی فرش زمردین چمن را پایمال میکرد . چون دیوی خشمگین از نشیب و فراز میگذشت تا بار دیگر آهنگ رفتن کند و بسیر جنون آمیز خویش ادامه دهد . سرانجام در واپسین دم سفر راهی از میان درختان کاج و بلوط باز کرده بدرون دریاچه ای زیبا که از نیمی از آن در زیر سایه درختان پنهان شده بود فرومیریخت و یک لحظه صفای روح افزای آنرا بدل بتیرگی و کدورتی غم انگیز میکرد ، آنگاه برای همیشه آرام میشد و بار دیگر صحنه لاجوردین دریاچه آرامش خود باز میگرفت .

امروز خاطره همه این مناظر دلفریب ، همه این مشاهدات فرحبخش ، همه این شاهکارهای پر آب و ورنگ

طبیعت در روح من باقی است ، لیکن هیچیک از این
خاطرات نتوانسته است ذره‌ای از خرمن محبتی را که
در مزرع قلب من جا دارد بخود تخصیص دهد ، زیرا
دل من پیش از این در جای دیگر بگرو رفته‌است .

دریک گوشه از زمین ، کوهسار بیحاصلی است
که نه زمزمه جویباری در دره‌های آن برمیخیزد و نه
شاخه سبز درختی برتخته سنگهای آن سایه می‌افکند .
کوهستانی است که دامنه آن باگردش ایام ، همچو
پیشانی مردان سالخورده پرچین شده و تخته‌سنگهای آن
چون آشیان پرندگان مهاجر ازهم جداگشته است .

دریکطرف ، کنار تخته سنگی که سیل‌های بهاری
خاک اطرافش را درهم شسته‌اند ، گیاه خشگی که هنوز
در ریشه‌های آن آثار جوانه‌های ایام جوانی هویداست
سربرافراشته و در پیرامون آن توده‌ای ازشن که گوسپندی
هنگام گذشتن برجای نهاده انباشته شده‌است .

درمیان این گیاهان خشک کوهستانی ، جابجا
مزارع کوچکی که باخون دل نیاکان ما عجین شده و
با عرق پیشانی آنان آب خورده ، جای گرفته و گاه در
بین آنها بوته‌هایی که بر روی شن‌های اطراف گسترده
شده و اندک اندک روی بزردی نهاده‌اند خودنمایی میکنند.

نه زمزمه ملایم جویبارها در فصل تابستان ، نه
صدای برهم خوردن شاخه‌های درختان درموسم بهار ،
نه نوای فرحبخش بلبلی که صبحدم سراز خواب دوشین
برمیدارد و نه ناله جانسوز مرغ حقی که همیشه بر فراز

درختان آوازه‌خوانی میکند ، هیچیک قادر نیست که
تارهای قلب مرا بارتعاش آورد ، لیکن هرزمان که
آهنگ یکنواخت حشره کوچکی از زیر خاک خاموشی
این کوهستان وسیع را برهم میزند ناگهان سراپایم بلرزه
میافتد و دل اندوهگینم یاد وطن میکند .

در دامنه این کوهسار بیحاصل ، کلبه روستائی
کوچک و تاریکی است که تخته سنگ بزرگی بر آن سایه
افکنده و انبوه خزه‌های سبز و درهم از سال‌هائیکه بر عمر
آن گذشته است حکایت میکند .

در آن گوشه ، از سالها پیش دست تصادف درپای
سه پله سنگی بوته عشقه‌ای بر زمین نشانیده است . اکنون
این بوته باوفاشاخه‌های باریک‌خویش را بر اطراف گسترده
و سراسر ایوانی را که تنها زینت این کلبه روستائی است
در زیر شاخ و برگ خود پنهان کرده است .

در کنار آن باغی است که در دامنه‌ای وسیع و
کوتاه جای گرفته و هنگام غروب انعکاس اشعه سرخ
فام خورشید بر ریگهای مرطوب آن منظره سراپرده
فرشتگان را بنظر میآورد .

در یک سمت باغ ، خرمنگاهی است که من هر سال
هنگام درو بسوی آن میشتافتم و با نشاطی کودکانه چوب
گندمکوبی را که با آهنگی یکنواخت زیروبالا میرفت و
دانه‌های گندم را خرد میکرد مینگریستم .

در چنین موسمی هر ساله درین خرمن میان
کبوتران زیبا و گنجشگان گرسنه برشاخه گندمی که از
زیر داس دروگر سلامت جسته بود ، کشمکشی سخت آغاز

میشد تا سرانجام هر کدام یکی از دانه‌های آنرا بردارد و
باشیان خود شتابد .

در گوشه این باغ مشتی از آلات گوناگون
برزگری ، اربه‌های کهنه و زنگزده ، مهاری‌های پاره و
درهم رفته و چرخهائی که میله آنها در برخورد با تخته
سنگهای راه درهم شکسته بود ، زیر سقف ایوان محقری
گردآوری میشد تا موسم زمستان بگذرد و بار دیگر فصل
نشاط بخش تابستان فرا رسد .

هیچ چیز در این مکان دیده را از دیدار این بساط
محقر باز نمیدارد . نه بامهای طلائی رنگ شهری پرشکوه
و جلا ، نه جاده‌های غبارآلوده سرزمینی پرآمد و رفت ،
نه امواج لرزنده جویباری زیبا و نه انعکاس اشعه سیمین
سپیده بامدادی بر روی سقفی بلورین . تنها گاهی در طول
راه های تنگ و باریک روستائی ، بامهای پر علف و دیوارهای
دودزده کلبه‌ای محقر که از روز نخست پرنده فقر و
بینوائی در آن آشیان گرفته است نگاه‌های رهگذر را
بسوی خود میخواند . در آستان هریک از کلبه‌های حقیر ،
پیرمردی روستائی با موهای سپید و چهره پرچین که
گردش زمانه یارای خلل در آرامش آن نیاورده است ،
دیده بسوی افق دوردست دوخته و با دست لرزان کودک
گریان خود را در درون گاهواره‌ای از نی‌های نازک
کلبه خویش تکان میدهد ، و خود همچون مادری
مهربان بر بالای سر او آواز خوانی میکند تا طفلک محبوبش
دیده برهم گذارد و در خواب ناز رود .

درین وادی بیحاصل همه چیز ساده و غم‌انگیز است : نه آوای پرنده‌ای در فضای آن طنین می‌افکند و نه سرخی شفقی در آسمان آن خودنمایی میکند ، نه فرش سایه‌ای زمین گرم و سوزان آنرا می‌پوشاند و نه زمزمه جویباری در دره‌های خشک آن بگوش میرسد ، معه‌ذا همینجاست که قلب من پیوسته بیاد آن میتپد و روح من همیشه در هوای آن ناله میکند همینجاست که هر یک از یادگارها و خاطرات شیرین آن از نخستین روز چون نقشی فناپذیر بر صفحه دل من جای گرفته است .

همینجاست که هر زمان در دل شب ، دیدگان خسته من بر چهره فروزان اختران گردنده دوخته‌میشود ، خاطره سالیان شیرینی که در آن گذرانیده‌ام دردم بیدار میشود و قلب حزینم را تسلی می‌بخشد .

در این وادی تاریک ، هر ساعتی که از عمر روز میگذرد ، هر گیاهی که با وزش نسیم بهاری میلرزد ، هر شاخه درختی که هنگام گذشتن باد ناله سرمی‌دهد ، هر صدائی که شامگاهان خاموشی دهکده را برهم میزند و هر فصلی که برای سبز کردن یا پژمردن جنگلها و چمنها فرامیرسد ، با من بزبان خود سخن میگویند و با لحن خویش راز و نیاز میکنند .

قرص درخشان ماه که با هستگی در پس پرده ابری تیره نهان میشود ، اختر فروزانی که شامگاهان بر فراز کوهستان آغاز تابش میکند ، گله گوسفندی که با رسیدن فصل خزان چراگاههای خود را با نگاهی حسرت-

بار وداع میگوید ، بوته سفید خاری که گلی کوچک بر فراز آن میشکفت ، شاخه سبز علفی که باگذشت زمان روی بزردی مینهد ، آهن تیزی که سینه زمین را آرامی میشکافتد و پیش میرود ، توده خرم گیاهی که باورزش نسیم بهاری بهرسو خم می گردد ، همه با زبانی که برای هر کس غیراز من ناشناس است بامن سخن میگویند و راز و نیاز میکنند ، زبانی که هر کلام آن از دنیائی مرموز سرچشمه می گیرد و مستقیماً بر روح من می نشیند ، زبانی که آهنگهای آن ترکیبی است از زمزمه جویبار ، غرش رعد ، خروش صاعقه ، ناله باد ، نعره طوفان ، غریو سیل و خاطرات تلخ و شیرینی که از دوران کودکی در اعماق دل هر بشری پنهان شده ، و همچون پرندۀ سرگردانی که باشیان خود رسیده باشد جاودانه در آن مسکن گزیده اند .

در نهادهریک از آفاق بیکران حقیقتی است که تنها دیدگان من آنرا میبیند و تنها دل من با آن گفت و شنود میکند . در اینجا قلب من بهرسو که نظرمیافکند خودرا باهمه آشنا می بیند . همه بامن سخن میگویند و همه بامن راز و نیاز میکنند ، همه مرا میشناسند و همه دوستم میدارند .

درینجا هر درختی بامن داستانی میگوید و هر تخته سنگی در گوش من ماجرائی فرو میخواند . چه باک اگر این داستان از حیات قهرمانی سخن نگوید یا از ریزش سیل خونی برای تامین منافع بشری حکایت نکند ؟

آنجا ، نیمکت بزرگ روستائی است که پدرم هنگام بیکاری بر روی آن می نشست و کمی دورتر از آن اطاقی است که هر شامگاهان در درون آن بزرگران پیرامون او گرد آمده کارهای روزانه خود را برایش همشردند و آنگاه منتظر میشدند تا صدای مردانه وی برخیزد و تکلیف فردایشان را تعیین کند .

آنجا ، میدانگاه وسیع و خلوتی است که هر بامدادان مادرم بدانسو میشتافت تا برای ما شیر و نان فراهم آورد و با دست پر مهر خویش در دهان کوچکمان لقمه گذارد .

آنجا ، انبارها و اطاقهای تاریکی است که هر زمان که از خارهای درختان برتن ما زخمی می نشست، او در درون آنها بادت خود بر روی آن غسل یا زیتون می گذاشت ، بر بالین پیرمردانیکه آخرین دقایق عمر خویش را در آستان حیات جاودان می گذراندند حاضر میشد و در پیش دیدگان بیفروغشان کتابی را که هر يك از جملات آن از امید و اعتماد ترکیب شده است میگشود، در آن هنگام که آخرین آه های سرد آنها از دل گرمشان بدر می آمد آهسته نام خدا را در گوششان فرو میخواند و قلوبشان را بشنیدن این نام پر جلال بتپش میافکند ، آنگاه دشتهای ما را در دست می گرفت و روی به بیوه زنان و کودکانی که در آنجا بزانو در افتاده بودند میکرد ، با آرامی قطرات اشک از دیدگان نشان میسترد و بدانان میگفت: « برای او دعا کنید ، من مزدتان را خواهم داد.»

آنجا ، جادهٔ باریکی است که هر زمان که
 نخستین انوار بامدادی کوچه‌های دهکده را روشن
 میکرد و امواج هوا صدای ناقوس کلیسا را بگوش ما
 میرساند ، به‌مراه او مشتاقانه بسوی این خانهٔ مقدس
 می‌شنافتیم تادر آنجا دل‌های خود را بخداوند بزرگ متوجه
 سازیم و در آستان باعظمتش زانو بر زمین زنیم .

در اینجا بود که پیوسته صدای آرامش بخش
 آسمانی او برای ما از خداوندی که دیدگانمان بیدار
 قادر نبود سخن میگفت و همه‌چیز را در نظر مانسانی از قدرت
 بی‌پایان او جلوه میداد .

دانهٔ گندمیکه از دست باد و یاران یغماگر بدرون
 خوشهٔ خود پناه میبرد ،

خوشهٔ انگوری که از میان شاخه‌ها سر بدر کرده
 بود و با آرامی عطری مطبوع در فضا میپراکند ،

تخته سنگ کهن‌سالی که از کنار آن چشمه‌ای
 بیرون آمده بود و در آن آب گوارا قطره قطره فرو میچکید .

گوسفند کوچکی که پشمهای انبوهش هنگام
 بهاران فرش آشیان پرندگان زیبا میشد ،

خورشید فروزنده که مراحل دوازده گانهٔ مسیر
 خود را با آرامی طی میکرد و همه را برایگان از فصول

سال بهره میبخشید ،

اختران بیشمار آسمان که تنها قدرت خداوندی
 توانائی تعداد آنها را دارد ، و دنیا‌های بی‌پایان که فقط
 نیروی اندیشه میتواند بکنه آنها راه یابد ،

اینها همه برای او وسیله‌ای بود که ایمان ما را

بدین آفریننده بزرگ تقویت بخشد و حس حقیقت‌شناسی و احترام ما را بمواهب این قادر مطلق افزون کند تا بما نشان دهد که چگونه ستاره و حشره‌ای که در نظر ما نامرئی هستند نیز همچو ما آفریدگار خود را در صحنه آسمانها پرستش میکنند!

این زمینهای پرخس و خاشاک ، این مزارع وسیع و خرم ، این تاکها و چمنزارهای انبوه ، همه عزیزترین خاطرات مرا باخویش دارند .

در آنجا ، خواهران من پیوسته چون پرندگان سرمست بهرسو میجستند و نسیم تند بهاران هر دم دست بزیر گیسوان خرمائی رنگشان برده گستاخانه تارهای آنها را بیغما میداد .

در آنجا ، هر روز عصر من بهمراهی شبانان بر فراز تپه‌ها شتافته توده‌ای از چوب‌های خشک آتش میزدم و دیدگان مبهوت خود را بشعله‌های فروزنده آتش که وزش باد بهاری پیوسته بر آن دامن میزد میدوختم .

در آنجا ، هر زمان که تندباد زمستانی وزیدن آغاز میکرد درخت بید میان تهی که اکنون سر بسوی زمین خم کرده است مارا در دل خود پناه میداد و من از خلال شاخ و برگهای آن ناله‌هایی میشنیدم که هنوز هم هر زمان که آنها را بیاد میآورم ، قلبم بتپش میافتد و روحم مرتعش میشود .

در آنجا ، درخت کاجی است که همچو پیران سالخورده سر بسوی زمین خم کرده و برگردابی کوچک

سایه افکنده است . هر زمان که مرغان بهاری برفراز آن آشیان میساختند ما نیز با خوشحالی و بیخیالی کودکانه خویش بر بالای آن میجستیم و همچون بلبلان نغمه‌سرائی آغاز میکردیم .

جویباری که از میان چمنها بآرامی میگذشت و قایق‌های کوچک ما را بدین سو و آنسو میبرد ، درخت بلوط کهن سال و تخته سنگ سالخورده ، آسیای بادی که پیوسته با صدائی یکنواخت بگردش مشغول بود و تپه کوچکی که من در روزهای تیره خزان به همراهی پیران دهکده برفراز آن میرفتم تا آخرین اشعه خورشید را که بآرامی در پس پرده افق ناپدید میشد بنگرم .

همه اکنون در جای خویشند و بصورت پیشین جلوه‌گری میکنند .

هنوز اثر قدمهای کوچک ما بر روی شن‌های انبوه باغ نمایانست . از این مجموع هیچ کم نیست بجز دلی که در برابر اینهمه لطف و زیبائی بتپش درآید . لیکن افسوس ! آفتابی که روزی در کانون این سینه‌میدرخشید اندک اندک روی بخاموشی نهاده و جای خویش را بتاریکی سپرده است . چیزی نمانده است که آخرین شعاع آن نیز بآرامی ناپدید گردد و همه جا را تیرگی و آرامشی مرگبار فراگیرد .

گذشت زمان مادر و کودکانرا همچون خوشه گندمی که دستخوش طوفان گردد دوراز کلبه پدری هریک بگوشه‌ای پرتاب کرده است ! اکنون این کانون عزیز همچون آشیانی است که پرستوی کوچک رخت از